

ز دوران، نسانس به بعد، خرد مدرن این مفهوم را باد ار خوان رستان به بندا خراد عارن این مهروم را یا گرفت که بامونسوع مورد مطالعه ش فاصله بگیردو با فاصله به آن نگاه کند. یکی از موضوعات مورد مطالعه آدمی بودانسان یاد گرفت که خودش را بافاصله بنگردو شروع به کندو کاوونقد خود کرد. وقتی انسان با خودش رت نقاد نگاه می کند، در خیلی از مواقع حسی از بعضورت مقدد نداه می نند، در جیلی رمواع حسی را شرم هم در او ایجاد می شود که این حس شرم باعد تغییر ش می شودبااین حال در نگاهی که خردمدن ند آن جایی ندارد، چیزی باعنوان نگاه انتقادی معنانداردو در این دیدگاه هر کسی خود راخوب مطلق می بیند اگر فردی با خودرو ۳میلیارد تومانی اُش پز می دهد و فخر خانه ۳۰ میلیارد تومانی اش را می فروشد، به این دلیل است که این چیزهارا خوب مطلق می بیند و خود را از هر عیب و نقصی مبرا می داند. با این حال ما می توانیم ا مطبوعات و از طريق رسـانهها كارى كنيم كه مثلا کسی اداشتن خانه چندین میلیارد تومانی در جامعه، خودش شــرم کنداز این که در جامعهای که فقر در آن بواهديز خانه و در آمدش را بدهد. ما می توانير این فرهنگ را ایجاد کنیم که مثلا آن کسی که دارد



فرهنگ تهی از خردمدرن

ـندراامضـامىكندكه بخشــى از جنگل هاى ین مساور است می تعدیمی می این می این می این می این می می می این این می این می این می این می می می این می این م دستش بلزد و از خوش شــرم کند ما می توانیم این فرهنگ را ایجاد کنیم کسی که دستش شارق گرفته است تا به کف پای انســانی دیگر بزند،دستش بلزد و















وقتى تمام داشته هايم از دست رفت

ازآگاهیتاخودآگاهی

شهرام اقبال زاده

0

،چو گویی که وام خرد توختم/همه هرچه بایست آموختم/یکی نغز بازی کند روز گار / که بنشــاندت

پیش آموز کار «(فردوسی) اکنون با گذشت زمان، از روز های همدلی و همبستگیاوایل انقلاب سال هاستفاصله گرفته ایم

و بەنوعى تفرد مېتنى بر زبانزدى كـــه از كودكى در ذهن ما كاشتەاند «ھركسى كار خودش بار خودش!

آتش به انبار خودش» دچار شدهایم. جامعه در نبود احزاب و ضعف شدید نهادهای مدنی جامعه، سخت

ذر های شده و به جای فر دگر ایے مدر ن، پا شهر وندی

کر اساس پیوند حقوق فردی و اجتماعی است. نوعــی «منیــت» خودخواهانه- و چهبســا با خوی

بیر حمانه- شـکل گرفته، پیدایـی روزنامهای که بیادعاو بی سر و صدا و به دور از هیاهوهای جناحی

و کوتاهمدت، میروج فرهنگ و حقوق شیهروندی

و خود مند مروع کرد. در و سوی سهرود. باشد، در برهوت بی توجهی به جامعه و حقوق مدنی، غنیمت است. به گمان مـن، روز نامه شــهروند با

مطالب متنوع درباره حقوق دموكراتيك اقشار مختلف و در حاشيه مانده-از درج مفاد پيمان نامه

حقوق کودک تاحقوق زنان و کارگران-در چار چوب محدودیتهای موجود، کمابیش حرکتی مقبول را اغاز کردهاست.

یکے از این کارهای سودمند، بحث انتقاداز نود: است، چون ما عادت کردهایم همواره در هر ناکامی فـردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسـی، دیگری را مقصر بشـماریم. این دیگری در سـطح دیدری را منصر بسمبریم، یی بے ری در سر خُرد، از بستگان شروع میشود و در سطح کلان به دولت و دولتمردان - که البته در بسمیاری از مواقع ناكارآمد بودهاند و برنامه هایشــان، مقصر بسیاری ت-ختــم مىشــود امــا كمت از نابسامانی هاس ناکامی های فـردی، خانوادگی و اجتماعی چه بوده است؟

برای ارزیابی درست ریشه هر شکست و حرمان، ن رز . بی رو عقلانیت انتقادی هست یـرمیند، بعمی و عقلانیت انتقادی هستیم و برای پن که ســـهم خـــود را ارزیابی کنیم، بایــد آگاهانه ب به کـردار خویش بُنگُریّے، یعنی بــه خودآگاهی

ــــتان مـــا در «شـــهروند» آ بنــــهای در اکنون دود برابرمان گذاشتهاند تا نیک نظر کنیم و دریابیم فمواره دیگـــران مقصر نیســــتند و ندانم کاری ها و به مورتی پیچیده و مرکب در سرنوشت مانقش داشتهاند و دارند. کار اشهروند؛ در ترویج این فرهنگ، در خور اعتناست، باید بیاموزیم ماخودنیز ىقصريم،بەگفتەپروين:

ر-۱۰، چوننیک نظر کردپر خویش در آن دید گفتاز که نالیم که از ماست که بر ماست!



خودانتقادی، ظرفیتی خود آگاهانه



ظرفیت پذیرش واقعیت امکان اشتباهات و ضعفها در افکار و رفتار خود نیستند. ظرفیت نقدپذیری و بهویژه خودانتقادی فضای فراختی را برای اصلاح و کمال پدید میآورد. پذیرش نقد واستقبال از خودانتقادی یعنی فردمنتظر نمی نشیند تادیگران از وی انتقـاد کنند، بلکه داوطلبانـه برمی خیزد و مسراغ نقداز درون می رود. بر این باورم تحول از درون، سرآغاز کارآمدی نقش آدمی در بیرون است و خودانتقادی این کارآمدی را تسهیل و تسـریع می کند طرح پرسمش روزنامه شمهرونداز بعضی مالان عرصه های مختلف را باید گامی خلاقانه وارزشمند در گست ش فرهنگ نقده نقد بذیری



خویشراگنجینهخواندهام گنجینهای کهامیدوارم گوهرهای آن فزونی چندانی نگیـرد، این گوهرها، چراغ راهگشای من در شبهای تار زندگی بودهاند چراغ راهگشای من در شبهای تار زندگی بودهاند تا کمتر به تاریکی ورود کنم ولی باز هــم کردهام و عن عشر به داریسی وروی نموی بار محم طریم ارد. هنوز هم وقتی کارنامه دیروزم را مرور می کنم در آن خطاهای ریزو در شت می بینم و بی سرزنش خویش، به خود وعده می دهم که لااقـــل آن خطاها را تکرار

و در پاسخ به آن مصاحبه گر تلفنسی به کلی گویی روی آوردم و گفتم هر گز از سکوت خویش پشیمان روی ورد او حسم، مر در در سال عربی می بیدان نشدهام که از سخن گفتن احساس ندامت داشتهام: چه ســخن به تیری می ماند که چون بر زبان رانده شود، از چله کمان جسته است و اگر کسی را بیازارد و ناکامی ای به بار آورد، آن تیر در جای خطانش

ى علاج واقعەقبل از وقوع بايد كرد

از زبان او که نقل به مضمون و اکنون نیز برای حفظ



و یک جملــه دیگر نیــز بــه آن مصاحبه کننده ننــی گفتم که باســخن گفتــناز کام گاریهاو موفقیتهای خویش رشک دیگران را برنیانگیزید موقفیتهای حویش رست دیدران را بربیمبرید که فرجامی سخت بحرانی و طوفانی دارد که این قلم تلخکامیهای آنها را بسیار چشیده است و افسوس که پنهان کاری در ذات این قلم نیست؛ به گواهی همین خانم ماشین نویس: درست نمی گویم، خانم مقيمے؟



11

تفكر، عين نقادى از خويش، نفى خويشتن

و«خودویرانگری»، در معنا و مفهوم سـقراطی کلمـه است. روح و جان تفکـر و آنچه تفکر

بدان زنده است و با آن قوام مى پذيرد، عبارت است از اعتقاد ب وجود حقيقت ى مطلق و

لابشرط، حقيقتي استعلايي كه چيرهناشدني

و تسخیرناپذیر است و هیچگاه نمی توان آن

را تحت سبطره مفاهیم، اندیشه ها، آموز مها و

سیستیمهای نظری خویش در آورد. بنابراین و ذات تفکر عبارت است از نوعی فروتنی،

خودکوچکشماری و خاکساری خویشتن و احساس خشـیت نسـبت به این حقیقت

اُستعلایی و تملک ناپذیر. متفکر وجوه کثیر و بی شمار پدیدارهاوغنای سرشارو خوفجرانگیز

موجودات و هســتی را درمی یابد و همواره در برابر حقیقت وغنای سر شار واقعیتها خاکسار

گماننمی کنم بادعوت روزنامهای چون شما به

ررو منظور گسترش «انتقاداز خویش»، در جامعه اتفاق

خیلیخاصی بیفتد؛ چراکه پیشاز آنکهانتقاداز خود شکل بگیرد، باید تعلق به

حوزه تفكرو تعلق به ساحت

حقيقت، در جان هاى ماقوام

يذي د. بسيار متأسفہ کہ باید

بگویم دعوت شمابرای بسط فرهنگ «انتقاداز خویش»،

درُ شرايط کنوني فر هُنگو

جامعهمانوزادی«گورزاد»

است

ما با جهان و پدیدارهای آن، میتوانیم دو گونمه نسبت برقرار کنیم: الف.

بتی ُ خُودبنیادانــه

براسياس اراده معطيوف به قــدرت: در این نس

آنچەاھمىت اساسىيى دارد

وجــود خود فاعل شناســا (Subject) اســت كــه

خویشٌتن و مفاهیم، باورها،

گرایشها، منافع، مواضع،

علايمق و سملايق خويش

ا به منزله بنباد و محور

فهم خويش از جهان تلقى

می کند. اراده چنین فرد

ی یا جریانی اراده معطوف به قدرت (و نه اراده معطوف به

حقيقت)است.اوميخواهد

اخود» را وســعت بخشــد

و دايره اقتدار خويش را توسعه دهدو جهان و پديدارها را، تاحد ممكن، تحت سيطره خود

قرار دهدو همه جا، دعوت به خویشتن و دعوت

بهُ نُوعى اخودمحوري و خودآييني، مي كُند

در این خودآیینی که در سنت تاریخی مااز آن

از دیدگاهها و منافع عملی و نظری خود دفاع

ر ... کندوهمــه پدیدارهاوجهـان را حول محور خود، به منزله یک بنیاد، تفســير کند. نتايج

خودتقدسبخشیی» و «ارزش بیش از اندازه

ب. در نوع دیگر از مواجهه با جهان، فرد، خود بنیاد نمی گیرد؛ بلکه حقیقتی استعلایی و

سيطرەناپذير را بنياد جهان و معيار درستى و نادرستى معرفت و كنش تلقى مى كند.در اين

رویکرد «حقیقت»، بنیاداست و همه چیز حول

فُهُم ايُن حقيقت، معنا پيدا مي كند. در چنين

و نمی تواند باشد. به همین دلیل، براساس چنین رویکر دی، فرد در مقام یک متفکر، دایما

ى كوشد خود رابه نفع پديدارها كنار بكشد تا أنها خُود را بهُ نحو واضحتر و روَّشن ترى آشكار

کنند. در رویکرد دوم است که اراده معطوف به قدرت تسـلیم اراده معطوف به حقیقت شده،

متفكراز نامتفكر بازشناخته مىشود؛در همين

رويكرد است كه تفكر، عين خودخوارشماري

و خاکساری در برابر عظمت حقیقت است.

بُنابراين، فرد متفكرُ بهُ سهولت قبل از هر كس

و بیش از هر کس، خود را و دیدگاهها، مواضع،

رويكردى، اخسود؛ بەھيچوجە بنياد ني

اخلاقی چنین رویکردی، اخودبزرگسازی،

قایل بودن برای خویش و گروه خویش، است.

اينرويكردعينبىبنيادىونهيل

رابن

دپرستی، تعبیر میشود فرد می کوشا

و احساس خشـ

بتوانیماین فر هنگر اجابینداز پهبدون شکانسان های

، در ۱۹، می او او او ۱۰۰۰ میلی در در می دهد. دیگر هم به کسی که خودش را مورد نقد قرار می دهد. با تحسین نگاه می کنند و بر عکس کسی که خودش را

خوب مطلق می داندرا با تمسخر بنگرند. چون انسان به خودی خود جاه طلب و شهرت دوست و ثروت دوست

ماً در فرهنگ سنڌي خودمان چيزهاي خوبي داشـــتيم که آنهاهم متاسـفانه از بين رفته اسـت.در

مر. فت،

استونقطهضعفهای زیادی دارد.

جز خودپرسشــگری مسا . نا، فرد متفكر، پيوسته مواضع و مفروضات گوناگون خود را به مهمیز پرسش می گیرد تا شايد بتواند مواضع و مفروضات ديگرى را براى تقرببهاين حقيقت استعلايي وسيطر مناپذير بيازمايد.بنابراين، تفكر اصيل اساسا چيزي جز خودآگاهی به «ناخودبنیادی» و «بنیاد نبودن خون ملی و چالش با خودبنیادی و جیت رو خویشتن و چالش با اخودبنیادی و دعوت رانه به منزله امری انسانی، بلکه در معنای امری وُجودشـــناختی (انتولوژیک) و اامری ه دیگر، باید تلقــی کرد. متفکـر، در رویکردی دیگر، بنیادانه، خودرانه به سهولت، بلکه با شور و شوقی وصفناپذیر موردانتقاد قرار می دهدو در این خودویرانگری، خودتخریبی و - اکسا کردن خویشتن، نوعی عروج و تعالی در تفکر

ودر جان خویش را تجربه می کند. اساسا نامتفکران، چون با تفکر و حقیقت، انس، قــرب و ودادی ندارند و طعـــم و زیبایی وصفناپذیــر حقیقت را تجربــه نکردهاند و از آنجاً كه آنان با تمام وجود،

به وجود حقیقت، ایمان ندارند، «عالم حقیقت» برایشان مکشــوف : و به قدرت سیطر مناپذیر انکشــاف حقیقــت بــاور ندارنــد، لذا آنــان در «عالم . بود: حرکیت کیرده، از قواعدٌ و احـَــكام عالم نمودُ تبعیت میکنند. آنهابر این گمان اند که حقیقت، امری تولیدی و نه انکشافی ت و می توان با بازی های حاكــــم بر عالم نمـــود مثل خو د بر گزید ه ســـا ز ی ، فودینے کے دن، خود تقدّس بُخشى، وأدار كردن استفادهاز ابزارهای رسانهای وبااستفادهازقدرترسانهها

جایگاهی برای خود دست و پا کنند. این همه از آن روی است که آنان به در ک راستینی از از آن روی اس ت نىافتەاند. اما .ت و عالم حقيقت د ــــ آن کس که نسبتی با حقیقت برقرار می کند، خوب می داند که حقیقت، امری انکشافی است . توليدى؛وفردنمىتواندبادستەبندىھاى سیاسی و حزبی و بانزدیک شدن به کانون های ۔ یک رابی را بی را بی را بی قدرت،یاباخودتقدس،خشیو گریزازانتقادات دیگران و با پرهیز از خودانتقادی هر گز نخواهد توانست شـــاُن و جایگاه اصیلی را در سرزمین پیداو ناپیدای حقیقت تصاحب کند. بنابراین، بد فرد معتقد به حقیقت، نه فقط از انتقاد، هراسی نــدارد، بلکه به ســهولت به آن تــن میدهد. نامتفکر، چون به خود و حقیقت ایمان ندارد. از هر گونه انتقادی، هراسناک است. اما متفکر، این را در خودستادی مرسد است. سمبرانی که خویشتن این را در کمی کند که به میزانی که خویشتن را به نفع حقیقت، نفی می کند اصالت و عمق بیشتری پیدا می کند و به همین دلیل، خود، پیشگام اخودوبرانگری؛ است. ما هیچ منقکر ،" بزرگ و اصیلی را نمی شناسیم که خودویرانگر نبوده باشد. متفکرانی چون سقراط، کانت، هگل، هایدگر و ویتگنشتاین خود، نخستین وجدىتريسن منتقدان انديشه هاى خويش

ً متأسفانه گمان نمی کنم با دعوت روزنامه ای بون شــما بــه منظور گســترش «انتقــاد از چون شــمابــه خويش»، در جامعه اتفاق خيلي خاصى بيفتد؛ چراكەپيشاز آنكەانتقاداز خودشكل بگيرد، بايد تعلق به حـــوزه تفكر و تعلق به ســـاحت ، در جانٌهای ماً قُوام پذیرد. بسـیار متأسفم که باید بگویم دعوت شما برای بسط فرهنگ انتقاداز خویش»، در شرایط کنونی فرهنگ وجامعه مانوزادی «گورزاد» است.



بشيمان شده باشيد؟، اين پرسش غيرمنتظره مرا واداشت تادر پس زمینه ذهنم به جستوجو بپردازم و شگفت آور تر آن که با آن گنجینهای از خطا که در توجو بپردازم . ــتم در آن لحظه به هيچ يک از نم نتوانس ... ختبا. داشت مصاحبه با من ثمره يک اشـــتباه بود و اشـــتباه از

، اما در آن لحظه هیچ یک را بــه خاطر نمی آوردم ن و بیت زیبایی از سعدی را چاشنی کلامج کر دم

زندگیاش بداند، دیروز مرده است

ہے کنہ

كەمى گويد:

دريغ سودندارد چورفت تيراز شست حكايتي از سعدي برايش گفتم، نه واژهواژه

لطفالله آجدانى از آنجایــی که خصلتهـای اســتبدادگری و غرورهای کانبیکی|زپایدارترینمولفههای فکری، فرهنگی و شخصیتی در میان بسـیاری از آدمها می تواند باشد، بدون تر دید تحمل نقد برای این گروه از آدمیان بسیار سخت واز آن سخت تر خودانتقادی است. نقدپذیری بهویژه خودانتقادی یک شجاعت آگاهانه و ظرفیت مهمی است برای توانمندسازی. برخلاف آنانی که از خودانتقادی می گریزند و با نقدسر ستيز دارند وبه ممان خود پذيرش آن را

بهمثابه ضعف خود دانسته و لاجــرم در دام توهم خودبزر گـبينی، خودراازهر گونه اشتباه وضعف مبرا میدانند، بر این باورم که خودانتقادی یک ظرفیت آگاهانه برای پذیرش اشتباهات و نقاط ضعف و توانایے بر ای اصلاح خود در مسیر تجربیات گذشته،

مهدى افشار

مشابهت اسمی ناشی می شد، مصاحبه گر تلفنی به مهدی افشار زنگ زده بود، به امید مصاحبه با مهدی

افشار خواننده يانمى دانم شايدموسيقيدان شايدهم

نوازنده و در پی سلام و علیکی مختصر، مطالبی را که در ذهن آماده کرده بود مسلســـــــــــوار بیان داشت و از

آن سوی سیم مرابه رگبار کلامش گرفت و زمانی که موضوع گفت و گورا کلملا باز کرد، آن گاه بود که با

خطاب قرار دادن این قلم بدین گونه که شرماد. قلمروهنروموسیقی چه خطایی مرتکب شدهاید که اکنون سخت پشیمان هستید؟» تازه دانستم آن که

قرار بوده مورد خطاب قرار گیرد، بنده نیستم، آقای مهدی افشار دیگری است. اجازه ندادم سخن خود

راپی گیردو گفتمش:«دوست عزیز من، آن کسی نیستم که میخواهیدبالومصاحبه کنید،من مهدی

افشار هســـتم که مر تکب ترجمه می شوم و تاکنون

غريبانه قريب به صد عنوان كتاب ترجمه كرده و به انتشار سپردهام و تنها ناشران، کتابفروشان و

خوانندگان مرا می شناسند، البته نه آن خوانندگانی کهموردنظر شماست که خوانندگان آثار مکتوب.»

شگفتا که مصاحبه گر خودر ااز تنگ و تانینداخت و گفت: «چه خوب، حالا شـــما بفر ماییــد در قلمرو و گفت: اچه خوب، حالاً شـماً بفرماییـد در قلمرو کتاب و ترجمه تاکنون حرکتی کردهاید که سخت

177

روزنامهشـــهرونداز بعضى شـــهروندان را دانست و .ر بهروی ضرورت خودانتقـادی، روزی و روز گاری از قاب چشمان همه شــهروندان دیده شود و گریز از نقد و خودانتقادی جای خُود را به اعتلای فرهنگ

گوهرهای آن دسترسی پیداکنم. تعجب نکنید کــه مجموعه خطاهای گذشــته

بار می در میان مکرنا. فرزند گفت پدر همان زیان با کس درمیان مگرنا. فرزند گفت پدر همان کنم که تو گویی؛ اماچرا؟ پدر گفت تا زیان دو نشود: «خسرانمايه و سرانجام افزودم راز خود حتی با صمیمی ترین دوست خـود در میان مگـذار که آن دوست نیز می کند و آن صمیمی ترین دوست، صمیمی ترین دوستی دارد که از این راز آگاه می شود و این تکرار را بايانىنيس

ز این کلی گویی ها بگذریــــم، بگذارید از خطاهای مرفعای خود بگویم، هر گز در انتشبار اثری شت نكنيدمهم نيست تاچه حد ناشر بر شما فشار وار د می کند که بجنبیدومتن نهایی را به دستش بسیارید؛ اثری را که ب وی کاغذ آور ده اید، قبل از آن که برای ناشر بفرستيد، چندين بار با فاصله زماني نزد خود بازخواني كنيدو سپس به افراد صاحب نظر بدهيد تا بخوانند و نظر بدهند. گاه این قلم دچار لغزشهایی

. ابازرگانی را خسارتی افتاد و گفت هان پسر این

يمى ترينُ دوسُتَى دارد كهُ راز تو را نُزد او فاشُ

. ساتت همسایه».

-

شده که توسط یک نوجوان کشف شـده، بگذارید خوانندههای فرضی تان قبل از انتشار اثر تان، اثر شما ا خوانده باشند که تکبر – نه خودباوری – شیب تند

۔ چوناز من خواسته شده که آن مصاحبه رادر تعداد محدود واژگان بازنویسے کنم، به اشارتی می گویم آن که خطانکند، انسان نیست و آن که از خطاهای خود درس نگیردانسان صحب خردی نیست اگرچه تعداد خطاها آن قدر بسیار است که نمی توان مرتکب حطا نشد و پشیمانی از خطا به شرط پرهیز از تکرار آن همان گهری است که بر گنجینه خطاهای خود میافزاییدولی درافزودن بر آن گنجینه شتاب نکنید.